

پساآنارشیسم و نظریه سیاسی

علی اردستانی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان

امیرمحمد ایزدی

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

(تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۲۴ - تاریخ تصویب: ۹۴/۱۰/۲۳)

چکیده

نظریه آنارشیسم با تشویق کنش‌های مستقیم و غیرحکومتی می‌کوشد به مردم آزاد کمک کند تا از سلطه سیاسی و استثمار اقتصادی رهایی یابند. طرفداران این نظریه، خواهان شکل‌گیری داوطلبانه روابط انسانی‌اند که از نیازهای مردم نشأت گرفته باشد. اینان به نهاد دولت و قدرت دولتی بدبین‌اند و هر گونه مؤسسه مبتنی بر زور و اجبار را عامل تباهی زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان قلمداد می‌کنند. با این حال، به نظر می‌رسد این بدبینی با توجه به تحول جایگاه دولت در عصر جهانی شدن، شکل تازه‌ای به خود گرفته است. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که نظریه آنارشیسم با توجه به مقتضیات عصر جهانی شدن چه تحولی را پشت سر گذاشته و این تحول چه تأثیری بر نظریه سیاسی نهاد است؟ فرضیه ما این است که در پرتو پدیده جهانی شدن که مصادف با گذار جهان به سمت یک سیستم پسامدرن است، آنارشیسم در بنیادهای معرفت‌شناختی مدرنیستی خود تجدیدنظر کرده و در شکل جدید پساآنارشیسم با رد تقلیل‌گرایی و ذات‌گرایی و بازتعریف قدرت، مخالفت خود را به اشکال جدید سلطه و اقتدار تعمیم داده است.

واژگان کلیدی

آنارشیسم، پساآنارشیسم، پسامدرنیسم، جهانی شدن، دولت.

مقدمه

آنارشیسم که در لغتنامه‌ها به عناوینی چون طرفداری از هرج و مرج یا جانبداری از اغتشاش ترجمه می‌شود، در زبان سیاست به‌عنوان یک سیستم فکری و یک جنبش حامی جامعه بدون دولت تفسیر می‌شود؛ جامعه‌ای که مردم در صلح، آزادی و عدالت بدون به رسمیت شناختن یا تسلیم شدن به هر قدرتی زندگی می‌کنند. طرفداران این نحله فکری برخلاف هواداران هگل که دولت را به مرتبه الوهیت رساندند و آزادی را تنها در اطاعت مطلق از قدرت دولت می‌دیدند، نسبت به نهاد دولت و قدرت دولتی بدبین بوده و هر گونه مؤسسه مبتنی بر زور و اجبار را عامل تباهی زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان قلمداد کرده‌اند. از آنجا که بسیاری از مفسران و بسیاری از خود آنارشیست‌ها، گوناگونی دیدگاه‌های آنارشیستی را قبول دارند - این امر با توجه به اعتقاد قوی به آزادی عقیده در نظام فکری آنارشیستی طبیعی است - بهتر است آنارشیسم را به‌عنوان یک نظریه درک کرد تا نوعی ایدئولوژی، زیرا مجموعه‌ای از ایده‌های منعطف و باز نسبت به تعدیل و اصلاح در پرتو دستاوردهای جدید است؛ این در حالی است که ایدئولوژی‌ها بسته‌اند و به‌جای ارائه بینش شفاف در مورد واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی، به‌طور معمول تصویر تحریف‌شده‌ای از واقعیت ارائه می‌دهند که در معرض اصلاح و سازش قرار نمی‌گیرد. همین باز بودن آنارشیسم نسبت به دستاوردهای جدید سبب می‌شود در عصر جهانی شدن که با گسترش اندیشه‌های پسامدرنیستی همراه است، آنارشیسم نیز نسبت به پایه‌های تفکر مدرنیستی خود تجدیدنظر کند. اغلب آنارشیسم جدید در سنت دانشگاهی امری بدیع و نو شناخته نمی‌شود، ولی بی‌شک تحت تأثیر اندیشه‌هایی مانند پسامدرنیسم و پساختارگرایی، تحقیقات علمی درباره این اندیشه افزایش یافته است. این مقاله در پرتو این مطالعات جدید سعی دارد به این پرسش پاسخ دهد که نظریه آنارشیسم با توجه به مقتضیات عصر جهانی شدن چه سیری را طی کرده و چه تأثیری بر نظریه سیاسی نهاده است؟ به‌عبارت دیگر، چه نسبتی میان پساآنارشیسم و نظریه سیاسی وجود دارد؟ فرضیه ما این است که جهانی شدن موجب تجدیدنظر در مبانی آنارشیسم به‌ویژه آنارشیسم سیاسی شده است و پساآنارشیست‌ها کوشیده‌اند در پرتو شرایط جدید تعریف تازه‌ای از قدرت و نحوه مبارزه با اشکال نوین سلطه و اقتدار بیان کنند. بر همین اساس، مقاله حاضر در سه بخش می‌کوشد به پرسش اصلی پاسخ دهد. در بخش اول تلاش می‌شود به مباحث نظری در خصوص مفهوم آنارشیسم پرداخته شود. در بخش دوم، جهانی شدن و تأثیر آن بر سیاست در حد نیاز شرح داده خواهد شد و در نهایت در بخش آخر ظهور پساآنارشیسم و تلاش برای درکی نوین از سیاست توضیح داده خواهد شد.

الف) چارچوب نظری

اصطلاح آنارشیسم به طور معمول موجب پریشانی اغلب مردم جهان می‌شود، زیرا در نظر اینان این عبارت متضمن بار معنایی مبتنی بر بی‌نظمی و خشونت و عدم قطعیت است. این بار معنایی منفی از این امر نشأت می‌گیرد که آنارشیسم نامی است برای یک اصل یا نظریه در مورد زندگی جمعی افراد که طی آن مرجعیت و قدرت دولت در جامعه نفی می‌شود و هماهنگی در جامعه از طریق توافقات آزاد بین گروه‌های مختلف به دست می‌آید. آنارشیست‌ها که طرفداران جامعه خیالی نیز نامیده می‌شوند، خواهان ایجاد و آوردن نظم نو در جهان هستند؛ نظمی که با نظم مورد نظر دولت‌های ملی تفاوت زیادی دارد.

آنارشیسم دکترینی است که با تشویق کنش‌های مستقیم^۱ و غیرحکومتی، به مردم آزاد کمک می‌کند تا از سلطه سیاسی و استثمار اقتصادی رهایی یابند (Kina, 2005: 3). واژه آنارشی از دو جزء «an» به معنای «بدون» و «arkhe» به معنای «حکومت» تشکیل شده است، بنابراین ترجمه لغوی آن بدون حکومت یا بدون فرمانروایان معنا می‌دهد. طرفداران این نظریه خواهان شکل‌گیری داوطلبانه روابط انسانی‌اند که از نیازهای مردم نشأت گرفته باشد. چنین نظمی از درون برمی‌خیزد، بنابراین نمی‌توان آن را با زور به مردم داد، بلکه به میل خود نظم و ترتیب ساده‌ای را می‌پذیرند. این اصل در برپایی یک نظام آنارشیستی نیز صادق است. فهم بهتر این اندیشه نیازمند درک دیدگاهی است که اریکو مالاتستا آنارشیست کلاسیک، در اوایل دهه ۱۹۳۰، "به سوی آنارشیسم"^۲ می‌نامید. هرچند ممکن است آنارشیست‌ها از حرکت‌های خشونت‌آمیز به منظور تسریع در روند حرکت به سمت چنین جامعه ایده‌آل خود حمایت‌هایی کنند، از نظر مالاتستا آنارشیسم اندک‌اندک آرمان‌هایش به انسان و موارد بیشتری گسترش خواهد یافت تا زمانی که تمام بشریت و همه نمودهای زندگی را در برگیرد. به گفته وی، اگر بخواهیم یک حکومت را با حکومتی دیگر جایگزین کنیم، یعنی تحمیل امیال ما بر دیگران. از نظر وی موضوع این نیست که ما آنارشیسم را امروز، فردا، یا در حدود ده قرن به انجام می‌رسانیم، بلکه، ما امروز، فردا و همیشه به سوی آنارشیسم گام برمی‌داریم (Malatesta, 2015).

کل بحث و استدلال پشتیبان این نظریه بر پایه این فرض کلی استوار است که جامعه سالم نوعی موجود ارگانیک است؛ نه فقط شبیه یک موجود ارگانیک، بلکه ساختار واقعاً زنده‌ای که از اشتها و هاضمه، غریزه و شهوت و هوش و خرد برخوردار است. درست همانند فردی که اگر این طبایع او در تعادل باشند، می‌تواند سلامت خود را حفظ کند، یک اجتماع نیز اگر به بیماری جرم و جنایات مبتلا نشود، می‌تواند زندگی آسوده و طبیعی داشته باشد. جرم و

1. direct action
2. Toward Anarchism

جنایات عارضه و علائم بیماری اجتماعی است، مانند وجود فقر، نابرابری و فشار. پیکر اجتماعی اگر از شر این امراض راحت شود، جامعه نیز از شر جرم و جنایات خلاصی می‌یابد (رید، ۱۳۸۵: ۷۷). به نظر آنارشیست‌ها انسان اصولاً موجودی نیک‌سرشت است و این سرشت بر اثر زور و اجبار دولت‌ها مسخ شده است و پس از رفع زور و فشار، آنان دوباره انسانیت خود را باز خواهند یافت.

در نظر آنارشیست‌هایی چون موری راتبارد، مخالف دولت بودن، لزوماً به معنای مخالفت با خدمات دولت نیست (وینست، ۱۳۸۶: ۱۹۲). از آنجا که آنارشیسم خواهان برچیده شدن دولت و از بین رفتن اقتدار سیاسی است، به‌طور معمول جامعه‌شناسان از بُعد منفی آنارشیسم صحبت می‌کنند، زیرا جامعه‌ای را به تصویر می‌کشند که در آن هیچ‌گونه ساختار اجتماعی و قاعده‌ای وجود ندارد (صلاحی، ۱۳۸۶: ۱۵۳)؛ اما همان‌طور که پرودون اشاره می‌کند، آنارشیسم مخالف با حکومت انسان بر انسان نیست، بلکه ضد انتفاع و بهره‌برداری انسان توسط انسانی دیگر است (Guerin, 1970: 26). آنارشیست‌ها قرارداد اجتماعی را می‌پذیرند، هرچند آن را به شیوه خاصی تفسیر می‌کنند که به عقیده‌شان، بیش از هر تفسیر دیگری عقل‌پسند است. آنارشیسم فی‌نفسه ضد اقتدار نیست، بلکه با اقتداری که بر موافقت و صلاحیت پایه‌ریزی نشده و بر پایه عدم اجبار و عملکرد خاص^۱ نباشد، مخالف است (Vodovnik, 2012: 63). آنارشیست‌ها نیز مانند دیگران معتقدند هر جامعه واقعی اگر بخواهد دوام بیاورد، مجبور است ابزار قدرت خاص و قوانینی را در اختیار داشته باشد تا کارآمدی مضاعف این دو عامل، در حالت «جنگ اجتماعی» ظواهر مطمئن‌کننده و مطلوب زمان صلح را به مردم بدهد. با این حال، در نظر آنها این ابزار قدرت لزومی ندارد حتماً به شکل دولت سراسری ملی یعنی اجبارکننده و متمرکزکننده در بیاید. در نظر برخی نویسندگان، آنارشیسم در قرن بیستم در محاق انزوگرایی و فرقه‌گرایی فرو رفت تا اینکه در جریان جنبش ضدجهانی شدن^۲ یا دگرجهانی‌سازی^۳ بعد از جریان سیاتل^۴، تظاهرات علیه سازمان تجارت جهانی در نوامبر ۱۹۹۹، در قالب جدید نئوآنارشیسم پدیدار شد (Sheehan, 2003). اگرچه اصطلاح «نئوآنارشیسم» تازه و بدیع نبود و در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م نیز به‌کار می‌رفت، وجود نگاه جهانی در جنبش متأخر موجب تفاوت‌های عمده‌ای در این دو دوره شده است. در نظر این دسته از نویسندگان، جنبش ضدجهانی‌سازی در اندیشه خلق شکل جدیدی از سازماندهی است که در پی ایجاد و تصویب شبکه‌های افقی به‌جای

1. functionally specific
2. anti – globalization
3. alter - globalization
4. Battle of Seattle

ساختارهای عمودی از بالا به پایین دولت‌ها، احزاب و ... است؛ شبکه‌هایی که بر دموکراسی اجماع‌محور غیرمتمرکز و غیرسلسله‌مراتبی استوار است (Graeber, 2002: 70).

در عصر پسامدرن، آنارشیسم جدید با عنوان پساآنارشیسم نیز شناخته می‌شود. واژه پساآنارشیسم را اولین بار حکیم بای^۱ در سال ۱۹۸۷ در مقاله‌ای با عنوان «آنارشی پساآنارشیسم»^۲ ارائه کرد. مقصود وی از کاربرد این اصطلاح، استفاده از تمامی ایسم‌ها در پس واژه آنارشی بود، ولی در کاربردهای بعدی معنای آن تغییر کرد. پیشوند «پسا» این عبارت را به معنای «بعد از آنارشیسم» تبدیل نمی‌کند، بلکه در مجموع این عبارت به معنای رد اساسی بنیان‌های معرفت‌شناختی نظریه آنارشیسم کلاسیک به دلیل گرایش این نظریه به مفاهیم ذات‌گرا و تقلیل‌گراست. پساآنارشیسم به عنوان دیدگاه جدید آنارشیستی که رهیافت‌های پسااساختارگرایی و پسامدرنیسم را به خدمت می‌گیرد، برنامه سیاسی چندان منسجمی نیست و بیشتر بر یک استراتژی گسترده از بررسی و اعتراض بر روابط قدرت و سلسله‌مراتب و کشف مواضع قبلاً دیده‌نشده از سلطه و نخاصم دلالت دارد (Newman, 2010a: 10). بسیاری از نظریه‌های پساآنارشیسم در زمینه نقد گسترده کنترل در جوامع نئولیبرال و بحث هژمونی است. براساس این نظریات، براساس منطق سلطه و هژمونی، تمامی مفاهیمی مانند آزادی و عدالت در درون محدوده دولت معنا پیدا می‌کنند و این هژمونی فضای سیاسی‌ای را ایجاد می‌کند که در آن مفاهیم رادیکال عدالت تهدیدی برای جوامع موجود به حساب می‌آید و از سوی دیگر، شامل تداوم اسطوره ایدئولوژیکی لیبرال است که طی آن وحدت نیازمند وجود هژمونی است (Alfred, 2005: 12).

پساآنارشیسم فضای سیاسی جدید را به صورت فضایی نامعین، تصادفی و غیرمتجانس درک می‌کند. آنارشیست‌هایی مانند نیومن به تبعیت از پسااساختارگرایان که جامعه را در حال «شدن» و نه «بودن» می‌دانند، این فضای جدید را «فضای شدن»^۳ می‌نامند. در نظر اینان، اگر ترتیبات فضای جدید را به عنوان چارچوب سلطه علاقه‌های سیاسی و اقتصادی درک کنیم، آنارشیسم در پی یافتن راه‌هایی است که توسط آن، این هژمونی مورد اعتراض قرار می‌گیرد و به چالش کشیده می‌شود (Newman, 2011: 355).

ب) جهانی شدن و سیاست

اشکال جدید جنبش‌های اجتماعی که دربردارنده مقاومت در برابر صورت‌های جدید سلطه و طرد بوده و محصول ساختاربنندی مجدد اجتماعی‌اند، بیشتر رویکردی جهانی دارند (نش و

-
1. Hakim Bey
 2. Post-Anarchism Anarchy
 3. space of becoming

اسکات، ۱۳۸۸: ۷۷). گسترش روابط اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان جنبه‌های متعددی از زندگی مردم یک جامعه را تحت تأثیر سازمان‌ها و شبکه‌های اجتماعی‌ای قرار داده که فرسنگ‌ها دورتر از آن جامعه است؛ همین مسئله سبب می‌شود جهان را به صورت نظم اجتماعی واحدی در نظر بگیریم.

فرایند جهانی شدن نیروی قدرتمندی است که آینده بسیاری از ملت‌ها را شکل می‌دهد. این فرایند دربردارنده جریان کالا، سرمایه، انسان، اطلاعات، عقاید، اندیشه‌ها و خطرهای بین مرزهای ملی است. در نظر برخی متفکران، جهانی شدن همان اوج و کمال یا بلوغ تجدد غربی است که اینک در چهره‌های گوناگونش در شرف گسترش و پیشرفت در سطح جهان است. این محققان جهانی شدن را به صورت شرایط منحصربه‌فرد و جهان‌شمولی به تصویر می‌کشند که در فرم حرکت به سوی فرهنگ و مدنیت غربی است و طی آن نظام سرمایه‌داری در سطح جهان حتی در بین ملت‌هایی مانند چین که دشمن این نظام هستند نیز در حال گسترش است (Andersen & Taylor, 2013: 219). از این دیدگاه جهانی شدن در واقع، جهانی شدن شیوه زندگی دموکراتیک غرب و دموکراسی لیبرالی است. این فرایند حصارهای بسته دیکتاتوری‌های محلی، سیاسی و فکری را بسیار شکننده‌تر ساخته است، به طوری که استیلای کامل دولت‌های محلی بر شیوه زیست‌فرهنگی مردم دیگر ممکن و دست‌کم توجیه‌پذیر نیست. دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی در این میان سلطه پیشین خود را از دست می‌دهند و هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک الیگارش‌های محلی تضعیف می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۵۷-۶۵۶).

از سویی گروهی معتقدند جهانی شدن چیزی بیش از پدیده‌ای در عصر گذار جهان به سوی سیستم پسامدرن نیست (Wallerstein, 2002: 37). در این صورت، سیاست نیز در این دوره، رنگ و بوی پسامدرنیستی به خود می‌گیرد. به عنوان برآیند این دیدگاه، گذشته از تعاریف مثبت و منفی‌ای که از پدیده جهانی شدن ارائه می‌شود، از یک چشم‌انداز، این پدیده بر تغییر جهانی وضعیت اجتماعات سیاسی دموکراتیک دلالت دارد که توسط نیروهای متنوع در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی صورت می‌گیرد. امروزه در غرب، این امر در سطح گسترده‌ای پذیرفته شده است که دموکراسی کنونی آنچنان‌که باید، کار نمی‌کند. بنابراین، از یک طرف دموکراسی در آن کشورها گرامی داشته می‌شود و از طرف دیگر، نگرانی فزاینده‌ای در مورد چگونگی کارایی آن در عرصه عمل وجود دارد (نش، ۱۳۸۹: ۲۵۵).

مهم‌ترین نکته برای جامعه‌شناسان در مورد جهانی شدن این است که چگونه چنین جریان‌هایی تصور اساسی جامعه‌شناسی را در مورد جامعه زیر سؤال می‌برند. براساس این تصور سنتی، جامعه مجموعه منسجم و بهم‌پیوسته‌ای از ساختارها و کردارهاست که به وسیله دولت ملت حاکم اداره می‌شود. شاید فرایند جهانی شدن مهم‌ترین خطر برای دولت ملی

است. جانبداران فکر جهانی شدن می‌گویند در اقتصاد جهانی شده و در زیست محیط سیاسی، دولت در عمل بی‌فایده شده است. از سویی دیگر عده‌ای نیز معتقدند که جهانی شدن روی هم‌رفته دولت را بااهمیت‌تر می‌کند، زیرا دولت یگانه امکانی است که شهروندان و شرکت‌ها و کارخانه‌ها در اختیار دارند تا در وضعیت آسیب‌های احتمالی اقتصاد جهانی واسطه شود و کنترل کند. اما به‌یقین حاکمیت که ویژگی تعیین‌کننده دولت است، دست‌کم تا آنجا که به معنای فرمانروایی برتر و انحصاری دولت است، در پایان راه خود است. اکنون دولت‌ها در شرایط پساحاکمیت، در شرایط وابستگی و نفوذپذیری عمل می‌کنند (هیوود، ۱۳۸۹: ۱۴۷). با این حال، این وضعیت ممکن است نه به زوال دولت، بلکه به پیدایش گونه‌ی متفاوتی از دولت بینجامد.

گفته شد جهانی شدن دنیایی را به تصویر می‌کشد که در حال حرکت به سمت فرهنگ بازاری غرب است. اما همین جریان خود موجب پدید آمدن طیفی از مقاومت‌ها در مقابل آن نیز شده است؛ مقاومت کسانی که سیاست‌های ضد سلطه خود را، که بر پایه حق زندگی بر مبنای ارزش‌هایی غیر از ارزش‌های بازار بنا شده است، به‌طور روزافزون برجسته می‌کنند. در نهایت در مقابل جریان جهانی شدن، جنبش‌های اجتماعی‌ای تحت عناوینی همچون جنبش‌های ضدجهانی شدن، دگرجهانی‌سازی یا جنبش عدالت جهانی شکل گرفته که هدف آن نقد سرمایه‌داری کورپورات است که شکل بوروکراتیزه‌شده و سلسله‌مراتبی دارد. این جنبش‌ها در کشورهای ثروتمند شمال شایع‌تر است تا کشورهای فقیر جنوب که در آن عموم مردم جهانی شدن را امری مثبت ارزیابی می‌کنند (Bhagwati, 2004: 444). اگرچه این جنبش‌ها ریشه‌های مختلفی مانند دفاع از محدود کردن بازار، اجتماع‌گرایی^۱ و ضدآمریکاکرایی دارد، شرکت‌کنندگان در این جنبش یک ایده برجسته دارند که عبارت است از مخالفت با قدرت سیاسی غیرقابل تنظیم شرکت‌های بزرگ چندملیتی، که از طریق معاهدات تجاری و بازارهای مالی مقررات‌زدایی شده اعمال می‌شود. همچنین نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و غیره. در پی این جریان‌ها، در نظر برخی محققان از آنجا که آنارشیسم، تعریف فعالان شبکه‌های اجتماعی از جهت‌گیریشان به سمت تغییرات اجتماعی رادیکال است، بر این مبنا جنبش ضدجهانی شدن به احیای آنارشیسم در قرن بیست‌ویکم منتهی شد (Türkeli, 2012: 16).

ج) پساآنارشیسم: به سوی درکی غیر ذات‌گرایانه از سیاست

در جریان جنبش‌های دگرجهانی‌سازی، آنارشیسم بیشتر از نظریه‌های سیاسی دیگر مانند مارکسیسم یا سوسیالیسم محرک جنبش‌های اجتماعی جدید شد (Shantz, 2010: 20). پس از نشست اعتراضی علیه سازمان تجارت جهانی که در سال ۱۹۹۹م در شهر سیاتل برپا شد، رسانه‌های جریان اصلی آمریکا مانند وال‌استریت ژورنال، واشنگتن‌پست و نیویورک‌تایمز، معترضان را «ساده‌لوحان دهکده جهانی»^۱، «فعالان پارتیزانی ضدتجارت» و ... نامیدند. اما در نظر برخی محققان، از درون همین نشست بود که پساآنارشیسم زاده شد (Rousselle & Evren, 2011: 1). پساآنارشیسم منطقی سیاسی است که درصدد ترکیب جنبه‌های تساوی‌طلبی و رهایی‌بخش آنارشیسم کلاسیک و این دانش است که منازعات رادیکال سیاسی امروز تصادفی، کثرت‌گرایانه و منعطف نسبت به دیدگاه‌ها و هویت‌های مختلف است (Newman, 2005).

آنارشیسم اندیشه‌ای سیال است که ویژگی مهم آن تنوع برداشت‌هاست. از همین رو، افزودن پیشوند «پسا» این عبارت را بیش از پیش مبهم می‌سازد. برای مثال، درحالی‌که افرادی مانند نیومن و تاد می^۲ آن را نقطه اتصال پسااختارگرایی/پسامدرنیستی و سنت آنارشیستی می‌دانند، دسته‌ای دیگر از نویسندگان این مطلب را قبول ندارند و استفاده آنارشیسم از اندیشه‌های جدید را هوشیارانه و بااحتیاط می‌پندارند (Amster et al., 2009: 21). به هر حال پساآنارشیسم اغلب به‌عنوان یک طرح سیاسی- اخلاقی حاکی از شالوده‌شکنی اقتدار شناخته می‌شود؛ به این معنا، آنچه آن را از آنارشیسم کلاسیک متمایز می‌سازد، برداشت غیرذات‌گرا از سیاست است. این برداشت جدید، دیگر متعهد به معرفت‌شناسی عصر روشنگری نیست و دیدگاهی ذات‌گرا نسبت به هویت مقاومت ندارد.

برخلاف آنارشیسم کلاسیک، در نظریه جدید با توجه به بهره‌گیری از اندیشه پسااختارگرایی پیرامون رد ذات‌گرایی، دیگر بر فعلیت داشتن سرشت نیک افراد جامعه به‌عنوان یک پیش‌فرض برای برپایی جامعه آنارشیستی تکیه نمی‌شود، زیرا معتقدند یک دشمن بیرونی وجود ندارد که بخواهند هویت خود را با ضدیت در مقابل آن تعریف کنند، بلکه هر فرد برای تشکیل هویت سیاسی، باید بر ساختن درون خود تلاش کند (Schmidt, 2008: 5). این گرایش به درون‌سازی، تعریف آنان از ملزومات سیاست را نسبت به گذشته متفاوت می‌سازد.

کلاسیک‌ها فرض را بر این می‌گذاشتند که قدرت فقط در قانونی متمرکز شده است که دولت‌ها از آن حمایت می‌کنند. بر این اساس، آنها فقط در پی مخالفت با قدرت برتری بودند

1. global village idiots

2. Todd May

که در دستان دولت قرار دارد. در مقابل آنارشیست‌های جدید، همانند فوکو معتقدند که قدرت در همه جا وجود دارد و از مرکز واحدی اعمال نمی‌شود. آنان قدرت سیاسی را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

۱. قدرت - بر^۱: برداشت عمومی از قدرت به‌عنوان ظرفیت تحت تأثیر قرار دادن واقعیت؛
 ۲. قدرت - مافوق^۲: در اختیار داشتن قدرت به‌عنوان سلطه در محیط سلسله‌مراتبی و اجباری؛

۳. قدرت - با^۳: در اختیار داشتن قدرت به‌عنوان ابتکار و تأثیرات غیراجباری در میان مردمی که خود را برابر می‌پندارند (Gordon, 2008: 48).

بر این اساس با تعریف دو شکل دیگر از قدرت، آنارشیسم جدید سرسختانه در مقابل هر گونه تقلیل‌گرایی نسبت به سیاست واکنش نشان می‌دهد. در این بین تعیین انواع قدرت خوب و بد نیز متفاوت از شکل کلاسیک آن است. در این دوره برخی مانند می، دو نوع قدرت خلاق^۴ و قدرت سرکوبگر^۵ را از هم متمایز می‌کنند. ولی از منظر اینان، نه قدرت خلاق صرفاً خوب است و نه اینکه قدرت سرکوبگر حتماً بد است، بلکه وابسته به این موضوع است که چه چیزی خلق یا چه چیزی سرکوب می‌شود (Curran, 2007: 36). این برداشت از قدرت، جایگاه دولت در تعاریف جدید آنارشیستی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

با توجه به برداشت آنارشیست‌های کلاسیکی همچون مالاتستا که آنارشیسم همواره در حال حرکت به‌سوی برپایی است از یک سو، و تحدید حاکمیت در عصر جهانی شدن از سوی دیگر، این انتظار می‌رفت که اندیشه مخالفت آنارشیسم با دولت در این عصر به دستاورد مهمی تبدیل شود. اما همچنان‌که گفته شد عده‌ای معتقدند که جهانی شدن فقط به معنای برپایی سیستم پسامدرن است. در نتیجه، اصولاً تعریف دولت در دیدگاه مدرنیستی و پسامدرنیستی آنارشیستی نیز تغییر یافته است. در دیدگاه جدید دولت به‌عنوان یک رابطه اجتماعی - یک روش معین که مردم با یکدیگر رابطه دارند و ممکن است به‌واسطه خلق اشکال جدید رابطه اجتماعی رابطه پیشین نابود شود (Landauer, 2010: 214) - شناخته می‌شود. براساس منطق جدید دولت صرفاً هنگامی که در جهت تبدیل و تحول معنوی معینی در روابط بین مردم گام بردارد، می‌تواند نهادی متعالی باشد. در غیر این صورت مخالفت‌ها علیه خود را در اشکال گوناگون بازتولید خواهد کرد (Newman, 2011b: 162). بر این مبنا این‌گونه برداشت می‌شود که

1. power-to
2. power-over
3. power-with
4. power as creative
5. power as repressive

در دیدگاه آنارشیسم معاصر نسبت به دولت تعدیلاتی صورت گرفته، تا جایی که با وجود صورتی از دولت موافق است. با این حال، تعقیب اهدافی مانند آزادی و برابری تنها دلیلی است که آنارشیست‌های معاصر به واسطه آنها از وجود دولت دفاع می‌کنند تا در عصر جهانی شدن در مقابل شرکت‌های چندملیتی که درصدد نابودی نهادهای دموکراتیک و نهادهای اجتماعی جامعه‌اند، دفاع کنند. با وجود این، نظریه‌ای که در پس دفاع از دولت در آنارشیسم جدید قرار دارد، چندان هم ساده نیست. مشهورترین مخالفت با بت‌وارگی^۱ منفی دولت در میان آنارشیست‌های معاصر از سوی نوآم چامسکی صورت گرفته است. چامسکی از یک وضع به ظاهر متناقضی دفاع می‌کند که از اختلاف بین اهداف و تصورات آنارشیسم معاصر ناشی از محافظت و حتی تحکیم دولت که اولین قدم در جهت امحای آن است، پدید می‌آید. منظور چامسکی از این دفاع، ضمن وفاداری به دیدگاه آنارشیستی خود مبنی بر نامشروع بودن دولت، حفظ فضایی عمومی است که در آن مردم می‌توانند حتی به‌طور محدود مشارکت کنند، خودشان را سازمان داده و سیاستمداران عمومی را تحت تأثیر قرار دهند (Vodovnik, 2012: 62). با این حال، در نظر اینان برابری حقوق که از طریق این نظام دموکراسی ارائه می‌شود، با وجود هر گونه سلطه‌ای ناسازگار است، زیرا دموکراسی به منزله فعالیت آزاد و خلاقانه در تمام لحظه‌های زندگی یک فرد ترجمه می‌شود، نه به‌مثابه یک نهاد پیش‌ساخته یا منظومه خاصی از مراکز قدرت در درون یک جامعه طراحی شده باشد (West, 2005: 68).

با وجود تأکید آنارشیسم جدید بر آزادی، این اندیشه با ایدئولوژی نئولیبرالیسم مخالف است، به‌گونه‌ای که گروهی اعتقاد دارند در جریان مخالفت با جهانی شدن، آنچه جنبش‌های مختلف را با هم متحد ساخت، جنبه ضدیت با نئولیبرال‌سازی جهان در تفکر آنارشیستی این جنبش‌هاست (Kingsnorth, 2004: 44). به نظر چامسکی، بدون هر گونه مخالفت با نئولیبرالیسم، دولت غیرمشروع، جبار و غیرمنصفانه خواهد بود (Vodovnik, 2012: 62). اما محور آنارشیسم در ضدیت با نئولیبرالیسم در متغیر سرمایه‌داری جدید نهفته است. برای مثال، در توضیح جنبش زاپاتیستا، جنبش آنارشیستی در مکزیک (Ward, 2004: 16)، که علیه پیوستن دولت آن کشور به معاهده نفتا در سال ۱۹۹۴ م قیام کرده بود، آمده است: «وقتی ما علیه حکومت ملی قیام کردیم، دریافتیم که آن [حکومت] وجود ندارد. در واقع، ما ضد "سرمایه بزرگ مالی" که تمام تصمیمات را در مکزیک، استرالیا، آسیا، آمریکا و در همه جای جهان می‌گیرد، قیام کردیم» (Janoski et al., 2005: 600-601). همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، علت مخالفت جنبش‌های رادیکال جدید، مخالفت با اقتدار نهفته در سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی است. با این حال، نقد نئولیبرالیسم به معنای قرار گرفتن جامعه در زیر چتر حمایتی دولت تنظیم‌گر

1. fetishization

نیست. در نتیجه، این امر مشکل همیشگی آنارشیسم مبنی بر چگونگی سازماندهی جامعه را دوباره مطرح می‌کند.

در نظر آنارشیست‌های جدید، پساآنارشیسم نه تنها به لحاظ ارائه طرحی برای سازماندهی سیاسی جامعه ضعیف نیست، بلکه به جای طرد نهادهای سیاسی مدافع یک طرح شبکه‌ای و افقی از سازماندهی نیز است. آنان معتقدند سیاست‌های نمایندگی به طور ساختاری از شنیدن صدای افراد حاشیه جامعه ناتوان‌اند. بر این مبنا تلاش می‌کنند در مقابل نهادهای نمایندگی، نظریه‌ای مشارکتی ارائه دهند که شکل هنجاری نداشته باشد. به همین دلیل، برای توجیه نیاز به مشارکت افراد جامعه در امر سیاست‌گذاری، از دو مفهوم مرتبط به هم یعنی ماشین تجریدی و اجتماع به هم پیوسته که ژیل دلوز و فیلیکس گوآتاری ارائه کرده‌اند، استفاده می‌کنند. ماشین تجریدی یا انتزاعی یک وضعیت مشترک برای کنش و ارزیابی است و تا جایی پابرجاست که به واسطه حضور عوامل ملموس که آن وضعیت را درک و متمایز می‌کنند، ثابت بماند (Deleuze & Guattari, 1994: 77). بر این اساس نهادهای جامعه نیز هر بار که تبدیل ذهنی کنونی وضعیت مشترک صورت می‌گیرد، تغییر می‌کند. اما این بی‌ثباتی نهادها در پساآنارشیسم به معنای تجدیدنظرطلبی پراگماتیستی و همانند تغییر به واسطه کار نکردن این نهادها نیست، بلکه در این نظریه بر مبنای سازوکار اجتماع به هم پیوسته، مشکلات سیاسی از یک سو هم کسانی را که آن مشکلات را موجب شده‌اند و هم کسانی را که تحت تأثیر این مشکلات قرار دارند، متحول می‌سازند و از سوی دیگر خود به واسطه آنان تغییر می‌کنند (Nail, 2010: 89-90). بر این اساس در نظریه پساآنارشیسم، سیاست‌گذاری مؤثر رویه‌ای است که از طریق آن مجموعه ظرفیت‌های نهاد برای اثرگذاری یا تأثیر پذیرفتن، به واسطه دیگر متغیرها تعیین می‌شود. در نتیجه، نمایندگی یک وضعیت نمی‌تواند برای دیگر وضعیت‌ها مؤثر باشد.

نتیجه

تلاش مقاله حاضر بر این بود تا در پرتو فرضیه خود به بررسی تحولات نظریه آنارشیسم با توجه به تحولات عصر جهانی شدن و تأثیر آن بر ایجاد درک جدیدی از سیاست بپردازد. آنارشیسم به طور سنتی مخالف هر گونه اقتدار مبتنی بر عدم رضایت و اجبار است. در دیدگاه کلاسیک فرض می‌شد این اقتدار در دولت و قانون نهفته است. همان‌گونه که اشاره شد، اینان معتقدند انسان موجودی نیک‌سرشت است که دولت‌ها از فعلیت یافتن این طبیعت آدمی جلوگیری می‌کنند. در مقابل در دیدگاه پساآنارشیسم که متعاقب جهانی شدن و جریان‌های ضد آن پدیدار شد، فرض بر این است که اگرچه انسان به طور بالقوه طبیعت نیکی دارد، نیاز به نهادی دارد که این طبیعت را به فعلیت برساند. پساآنارشیست‌ها در پی ارائه نظریه‌ای

غیرهنجاری هستند که طی آن از سیاست مشارکتی در مقابل دموکراسی نمایندگی دفاع می‌کنند. اینان قدرت را به دو شکل قدرت خلاق و قدرت سرکوبگر تقسیم می‌کنند، اما برخلاف آنارشیسم کلاسیک قدرت نه فی‌نفسه خوب است و نه بد، بلکه بسته به این موضوع است که برای چه موضوعی از آن استفاده می‌شود. بر همین اساس در عصر جهانی شدن در مقابله با سرمایه‌داری جدید از حضور دولت برای دفاع از حوزه عمومی جامعه دفاع می‌کنند. از سوی دیگر نیز معتقدند با تعالی یافتن روابط بین افراد جامعه، دولت سرانجام از بین خواهد رفت. در نهایت می‌توان گفت آنارشیسم جدید از ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی آنارشیسم کلاسیک دور شده و با پذیرش بنیاد معرفت‌شناسی پسامدرنیسم و پساساختارگرایی به تکمیل این نظریه پرداخته است. چنانکه دیدیم، این امر به درک جدیدی از سیاست و قدرت منجر شده است که مهم‌ترین ویژگی آن طرد هر گونه ذات‌گرایی در حوزه سیاست است.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. بشیریه، حسین (۱۳۸۶). عقل در سیاست، تهران: نگاه معاصر.
۲. رید، هربرت (۱۳۸۵). آنارشیسم؛ سیاست شاعرانه، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: اختران.
۳. صلاحی، ملک‌یحیی (۱۳۸۶). اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، تهران: قومس.
۴. نش، کیت (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
۵. نش، کیت و آلن اسکات (۱۳۸۸). راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمد خضری و همکاران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. وینست، اندرو (۱۳۸۶). ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
۷. هیوود، اندرو (۱۳۸۹). سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: سیاست.

ب) خارجی

8. Amster, Randall, Abraham DeLeon, Luis Fernandez, Anthony J. Nocella II, Deric Shannon 2009, Contemporary Anarchist Studies, New York: Routledge.
9. Andersen, Margaret L. and Howard F. Taylor, 2013, Sociology: The Essentials, USA: Cengage Learning Ltd.
10. Alfred, Taiatake, 2005, Wasase: Indigenous Pathways of Action and Freedom. Toronto: University of Toronto Press.
11. Bhagwati, Jagdish, 2004, "Anti-globalization: why?", Journal of Policy Modeling, vol 26, pp: 439-463.
12. Curran, Giorel, 2007, 21st Century Dissent: Anarchism, Anti-Globalization and Environmentalis, New York: Palgrave Macmillan.
13. Deleuze, Gilles and Félix Guattari, 1994, what is Philosophy? Translated by Janis Tomlinson and Graham Burchell, New York: Columbia University.
14. Gordon, Uri, 2008, Anarchy Alive!, London: Pluto Press.
15. Graeber, David, 2002, "The New Anarchists", New Left Review, vol. 13, pp. 61-73.
16. Guerin, Daniel, 1970, Anarchism: From Theory to Practice, Translated by Mary Klopper, New York: NYU Press.
17. Janoski, Thomas, Robert R. Alford, Alexander M. Hicks Mildred A. Schwartz, 2005, the Handbook of Political Sociology, New York: Cambridge University Press.
18. Kina, Ruth, 2005, anarchism: a beginner's guide, England: oneworld.

19. Kingsnorth, Paul, 2004, *One No, Many Yeses*, London: Free Press.
20. Landauer, Gustav, 2010, *Revolution and Other Writings: A Political Reader*, Edited and translated by Gabriel Kuhn, Oakland: PM Press
21. Malatesta, ERICO, 2015, *TOWARDS ANARCHISM*, in: http://dwardmac.pitzer.edu/narchist_Archives/malatesta/towardsanarchy.html».
22. Nail, Thomas, 2010, "Constructivism and the Future Anterior of Radical Politics", *Anarchist Developments in Cultural Studies* vol1, pp: 73-94.
23. Newman, S. 2005 "Interview with Saul Newman' by Sureyyya Evren, Kursad Kiziltug, Erden Kosova, Siyahi Interlocal": *Journal of Postanarchist Theory, Culture and Politics*, vol. 1
24. Newman, Saul, 2010a, *The Politics of Postanarchism*, in: « <http://theanarchistlibrary.org/library/saul-newman-the-politics-of-postanarchism> ».
25. Newman, Saul, 2010b, *The Politics of Postanarchism*, United Kingdom: Edinburgh University Press.
26. Newman, Saul. 2011, "Postanarchism and Space: Revolutionary fantasies and autonomous zones", *Planning Theory*, vol 10, pp: 344- 365.
27. Rousselle, Duane and Süreyya Evren, 2011, *Post-Anarchism: A Reader*, London: Pluto Press.
28. Schmidt, Saint, 2008, *Postanarchism is Not What You Think: The Role of Postanarchist Theory After the Backlash*, in: «<http://theanarchistlibrary.org/library/saint-schmidt-postanarchism-is-not-what-you-think-the-role-of-postanarchist-theory-after-the-ba>».
29. Shantz, Jeff, 2010, *Constructive Anarchy, Building Infrastructures of Resistance*, Surrey: Ashgate.
30. Sheehan, Sean, 2003, *Anarchism*, London: Reaktion.
31. Türkeli, Süreyya. Evren, 2012, *what is Anarchism? A reflection on the canon and the constructive potential of its destruction*, A Thesis submitted to the in partial fulfilment of the requirements for the award of Doctor of Philosophy of Loughborough University.
32. Vodovnik, Žiga, 2012, "A "New" Anarchism? On Bifurcation and Transformation of Contemporary Anarchist Thought and Praxis", *World Political Science Review*, vol 8, pp: 48-69.
33. Wallerstein, Immanuel M., 2002. "New revolts against the system". *New Left Review*, vol 18, pp: 29-40.
34. Ward, Collin, 2004, *Anarchism: A Very Short Introduction*, New York: Oxford University Press Inc.
35. West, Cornel, 2005, *Democracy Matters*, New York: Penguin Books.